

استانداردهای ایماندار ۷

ازدواج و طلاق

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بازنگری شده - بهار ۱۳۹۹

خدا به تکاتک شما برکت دهد.

امروز قصد داریم در ادامه‌ی مبحث استانداردهای ایماندار، متی باب ۵ آیات ۳۱ و ۳۲ را مورد بررسی قرار دهیم. ابتدا بخش مورد نظر را می‌خوانیم و سپس با مقدمه‌ای بحث را شروع می‌کنیم.

و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق‌نامه‌ای بدو بدهد.

لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر از علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

همه می‌دانیم یکی از مهم‌ترین مسائلی که در زندگی‌مان مطرح می‌شود وفادار بودن نسبت به عهد است. ما در یک عهد به شکلی با دیگران پیوند می‌خوریم. لابان و یعقوب عهد بسته بودند که با یکدیگر نجنگند. در این عهد عنوان شده بود که هیچ یک از آنها به قصد حمله به دیگری از مرز عبور نخواهد کرد. در مورد دیگری زمانی که پادشاه جرار متوجه شد که ابراهیم نفوذ زیادی پیدا کرده، با او عهد بست که هرگز فرزندان ابراهیم به جرار حمله نکنند. چنانچه به شهرهایی که بنی‌اسرائیل فتح کردند، نگاه کنیم، می‌بینیم که هرگز از شهرهای جرار صحبت نمی‌شود.

زمانی که بنی‌اسرائیل وارد سرزمین موعود شدند، در غرب کنعان قومی زندگی می‌کردند که از اهالی جبعون بودند. آنها دریافته بودند که خداوند آن سرزمین را به بنی‌اسرائیل داده است. آنها به شکل مبدل آمدند و با بنی‌اسرائیل عهد بستند که هیچ ضرری به آنها نرسانند و با وجود اینکه این امر تا حدی یک فریب بود ولی یوشع مجبور شد به آن عهد وفادار بماند. (یوشع ۹:۱۹).

با بررسی انتهای کتاب تواریخ ایام و همچنین کتاب پادشاهان، با آخرین دوره‌ی بنی‌اسرائیل مواجه می‌شویم. در آنجا صدقیا عهد بست که نسبت به پادشاه بابل وفادار باقی بماند و این عهد

را به نام خداوند بست ولی چند سال بعد متوجه موقعیت بهتری شد و فکر کرد ممکن است مصریان او را از دست بابلیان رهایی دهند، از این رو عهد را شکست. خداوند می‌گوید این پادشاه با بابل عهد بسته بود ولی آن را شکست. گاهی اوقات برخی از عهد‌ها در دوستی و برخی دیگر از روی اجبار بسته می‌شود ولی کسی که عهد می‌بندد باید به آن وفادار بماند. در کتاب جامعه آمده: «تو به پادشاه وفادار بمان به خاطر عهدی که بستی و به خاطر قسمی که خوردی.» می‌دانیم که در آن زمان مردم با پادشاه عصر خود بیعت می‌کردند.

خداوند نیز با ما یک عهد دوستی و محبت بسته است، چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید. او برای بیان نوع کیفیت رابطه‌ی خود با قوم، در واقع کیفیت عهد، از تصویر ازدواج استفاده کرده است. ما در کتاب هوشع ۲:۲ داریم: «محاجه نمایید! با مادر خود محاجه نمایید زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنای خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستان‌هایش رفع بنماید.» در این آیه برای اولین بار در عهد عتیق، برای بیان رابطه‌ی بین خدا و مردم، از تصویر ازدواج استفاده شده است. ارمیا، اشعیا و انبیای بعدی و همین‌طور حکیمان به طریقی از این تصویر استفاده می‌کنند تا جایی که وفاداری به عهد ازدواج، مساوی با وفاداری به عهد خداوند می‌باشد. در امثال ۱۷:۲ داریم: «که مصاحب جوانی خود را ترک کرده و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.»

و نیز در ملاکی ۲: ۱۰-۱۴ داریم: «آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی‌حرمت نموده با یکدیگر خیانت می‌ورزیم؟ یهودا خیانت ورزیده است و رجاسات را در اسرائیل و اورشلیم بعمل آورده‌اند زیرا که یهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست می‌داشت بی‌حرمت نموده، دختر خدای بیگانه را به زنی گرفته است. پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب‌دهنده را از خیمه‌های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صباوت هدیه بگذارند. و این را نیز بار دیگر به عمل آورده‌اید که مذبح خداوند را با اشک‌ها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت

هدیه را باز منظور نمی‌دارد و آن را از دست شما مقبول نمی‌فرماید. اما شما می‌گویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه‌ی جوانی‌ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای. با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو می‌بود.» در هوشع ۲:۲ صحبت از زنی است که از شوهر خود فاصله گرفته و از او جدا می‌شود و در ملاکی ۱۰:۲-۱۴ صحبت از مردان یهوداست که به عهد گذشته‌ی خود وفادار نبودند. می‌گوید با طلاق همسران خود، در حقیقت به عهد خویش خیانت ورزیده‌اند. خداوند از این تصویر در عهد جدید نیز استفاده می‌کند، چون در واقع خداوند شاهد بر ازدواجی است که صورت می‌پذیرد.

مباحث مربوط به طلاق در آن زمان بیشتر برخاسته از خوانش‌های مکتب‌های یهودی از تثنیه ۱۰:۲۴-۴ است: «چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از اینکه چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق‌نامه‌ای نوشته، بدستش دهد و او را از خانه‌اش رها کند. از خانه‌ی او روانه شده، برود و زن دیگری شود. و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق‌نامه‌ای نوشته، به دستش بدهد و او را از خانه‌اش رها کند یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیزد شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آنکه ناپاک شده است زیرا که این به نظر خداوند مکروه است.» بنابراین دلایل طلاق «امر ناشایست» و «کراهت» بودند. هرچند موسی در زمان خود به شکل ضمنی اجازه‌ی طلاق از روی کراهت را داده بود ولی با گذر زمان خدا توقع داشت که مردم به آن اجازه بسنده نکنند بلکه با دیدگاه الهی هماهنگ شوند. در ملاکی ۱۶:۲ چنین می‌خوانیم: «زیرا یهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم.» پس در کتاب ملاکی دیگر سخن از آن اجازه نیست بلکه طلاق از روی اکراه و نفرت، خیانت به عهد با همسر و حتی خیانت به خدا تلقی می‌شود. در اینجا خدا قومی را مخاطب می‌سازد که هزار سال در پرتو کتاب مقدس پرورش پیدا کرده بودند و دقیقاً به همین علت لحن خداوند عوض می‌شود.

از این رو بین یهودیان بحث بود که به چه علت می‌توان زن را طلاق داد. در متی ۱۹:۳ می‌بینیم که: «فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟» کلام خداوند در متی ۵:۳۱-۳۲ چنین پاسخ می‌دهد: «و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق‌نامه‌ای بدو بدهد. لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر از علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.»

هیلل پدر بزرگ غمالائیل و همین‌طور راوی اکیوا معتقدند طلاق بحثی سلیقه‌ای است. به زعم آنها اگر زنی غذای شوهر خود را بسوزاند یا اینکه چنانچه شوهری زنی زیباتر از همسر خود می‌دید، می‌توانست زن خود را طلاق دهد. هیلل بر «چیز» تأکید می‌کرد در حالی که اکیوا در همین راستا «نپسندیدن» را ملاک قرار می‌داد. اینجا بحث سلیقه مطرح می‌شود، همان امری که برای دسته‌ای از الهیدانان مسیحی روزگار کنونی به شکلی مطرح می‌شود. در حالی که شمی بر «ناشایستگی» تأکید می‌کرد و فتوا داد که علت طلاق تنها توجیه‌گر طلاق است. و بدین ترتیب از واژه‌ی «ناشایست» که در آیه آمده، تعبیر مختلفی به عمل می‌آمد. هنگامی که از مسیح پرسیده شد که به چه علت می‌توان زن را طلاق داد؟ او پاسخ داد: به خاطر سخت‌دلی نیاکان شما بود که خداوند به آنها چنین اجازه‌ای داد و در ابتدا به این شکل نبود. بدین صورت مسیح راه را بر روی هر بحثی می‌بندد. خداوند عیسی با اشاره و گفتن اینکه: من نیامده‌ام که تورات را باطل سازم بلکه آن را تمام کنم؛ از تورات و انبیا یاد می‌کند. خداوند در پاسخ خود همه‌ی جوانب متن را در نظر می‌گیرد و متن پیدایش را در کنار تثنیه ۲۴ قرار می‌دهد. در این راستا باید ملاکی ۲ را نیز مدّ نظر داشت.

ما در تورات قوانین الهی را داریم. در ادوار بعدی اراده‌ی خدا توسط انبیا بیان می‌شد. از این رو تفاوت مختصری میان آنچه موسی می‌گوید و آنچه ملاکی می‌گوید، وجود دارد. خدا در زمان موسی می‌گوید می‌توان طلاق داد، چون در آن زمان قوم تازه از مصر خارج شده بودند و مردمان

آن سرزمین بت پرست بودند. ولی بعد از گذشت یک دوره، خدا می گوید مخالف طلاق هستم! و دقیقاً از همین رو مسیح به فریسیان گفت که به خاطر سخت دلی نیاکانتان به آنها چنین اجازه‌ای داده شد.

اینک پیش از ورود به بحث، چارچوب آیه را بررسی می کنیم. در اول قرن تیان ۸:۷ آمده است: «لکن به مجردین و بیوه زنان می گویم که ایشان را نیکوست مثل من بمانند.» اینجا از چند دسته صحبت می شود. در این ترجمه از گروهی به نام مجردین و بیوه زنان نام برده می شود ولی در ترجمه‌های جدید که هماهنگ تر هستند، چنین عنوان شده است: «مردانی که زن خود را از دست داده‌اند و بیوه زنان.» شرقی‌ها برای مردی که زن خود را از دست داده است کلمه‌ای ندارند. به خاطر همین پولس از واژه‌ی «آگاموی» (Agamoy) استفاده می کند یعنی مردانی که زن خود را از دست داده‌اند و مجرد فرض می شوند. «به مجردین و به بیوه زنان می گویم که ایشان را نیکوست مثل من بمانند.» در این قسمت پولس تأیید می کند که صحبت از مردانی است که زن خود را از دست داده‌اند. پولس به عنوان عضوی از شورای عالی یهود، می بایست ازدواج کرده باشد تا بتواند وارد آن شورای عالی شود. وقتی پولس می گوید که مثل من بمانند یعنی وضعیتی مثل من داشته باشند؛ من هم زن داشتم و اکنون دیگر ازدواج نکرده‌ام!

پولس در آیه‌ی ۱۰ همین باب می گوید: «اما منکوحان را حکم می کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود.» اینجا از گروه دیگری صحبت می شود و به متأهلان اشاره می شود. در ادامه در آیه‌ی ۱۲ داریم: «و دیگران را من می گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.» پس صحبت از گروه‌های متفاوت است یعنی کسانی که پولس درباره‌ی آنها حکم داشته و افرادی که درباره‌ی آنها حکمی نداشته و می گوید نه خداوند بلکه من می گویم. پس دریافته‌ای است که متی ۵: ۳۱-۳۲ همان حکمی است که پولس از آن صحبت می کند و این حکم از خداوند است. ما نمی توانیم درباره‌ی افراد بیرون از کلیسا، حکم کنیم. خداوند آنها را بر اساس شناخت

وجدانیشان قضاوت خواهد کرد. درست است که «جدایی ناپذیری» اصل مورد تأیید خداست ولی نمی‌توان این اصل را بر دیگران تحمیل کرد! حکم خدا شامل حال کسانی می‌شود که در خداوند هستند یا زوج‌هایی که در خداوند ازدواج کرده‌اند و یا زوج‌هایی که بعد از ازدواجشان، به خداوند پیوسته‌اند. اینجا خداوند به عنوان شاهد و ضامن عهد عمل می‌کند و این حکم به طور مطلق شامل حال مابقی افراد نمی‌شود. ولی پولس تأکید می‌کند که بر اساس صلاح‌دیدگی که از خداوند گرفته و همچنین طبق درکش از کلام خدا، مسائل باید به شکل اول قرن‌تیان ۱۷-۱۲:۷ باشد.

اکنون وارد موضوع بحث یعنی متی ۵: ۳۱-۳۲ می‌شویم. مطالبی به عنوان مقدمه بیان شد زیرا باید چارچوب حکمی که خداوند می‌دهد، مشخص شود. و اما آیات مورد نظر: «و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق‌نامه‌ای بدو بدهد. لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر علت زنا، زن خود را جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.» باز تأکید می‌کنم اینجا صحبت از افرادی است که در عهد خداوند قرار گرفته‌اند. در مورد دیگرانی که در عهد خداوند نیستند و یا افرادی که بیرون از کلیسا هستند، کلیسا نمی‌تواند حکم دهد زیرا اکنون زمان آن نیست که کلیسا بر جهان حکم دهد.

طبق کلام خدا، همان‌طور که از ابتدا عنوان شده ازدواج اولین نهادی است که خود خداوند آن را تشکیل داد و یکی از مقدس‌ترین مسائلی است که در کلام وجود دارد. ما در کلام خدا دیدیم که خود خداوند حوّا را پیش آدم آورد یعنی کسی که اولین ازدواج را شکل داد، خود خداوند بود. دومین صحنه‌ی ازدواج نیز مربوط به اسحاق و ربکا است. در این قسمت نیز نقش روح‌القدس دیده می‌شود. ولی بین این دو یعنی ازدواج آدم و حوّا و ازدواج اسحاق و ربکا، تفاوتی وجود دارد. در زمان آدم و حوّا کلیه‌ی بشریت که دو نفر بودند تحت نظر خداوند بودند به این معنی که در عهد خداوند بودند. اما در مورد دومین ازدواج، فقط بخشی از بشریت شامل هدایت خدا بودند یا به اصطلاح در عهد خداوند بودند. از آنجایی که خداوند بر نهاد ازدواج تأکید دارد

پس اصل مسئله‌ی طلاق کاملاً منتفی است و ازدواجی که در خداوند صورت می‌گیرد، غیرقابل فسخ است. دیدیم که چطور مسئله‌ی عهد مطرح شد و چطور افرادی که به این عهد وفادار نماندند، مورد غضب خداوند قرار گرفتند.

زمانی که عهدی در خداوند و در حضورش بسته می‌شود یا اینکه افرادی به عنوان زوج وارد کلیسا می‌شوند و مسیح را می‌پذیرند و هر دو ایمان می‌آورند، چنانچه یکی از زوجین بخواهد عهد را نقض کند در واقع عهد خداوند را نقض کرده است؛ چه مرد و چه زن! خدا می‌گوید: من به شما می‌گویم هر کسی زن خود را به غیر از علت فساد اخلاقی رد کند، او را در معرض زنا قرار می‌دهد. اگر خداوند چنین تأکید می‌کند بی‌دلیل نیست. در واقع آن عملی که در مرحله‌ی بعد از طلاق صورت می‌گیرد و در واقع زنایی که انجام می‌شود به حساب مرد گذاشته می‌شود. در واقع خداوند می‌خواهد مسئولیت این مسئله را به مرد مرتبط کند زیرا در کتاب مقدس مرد حق طلاق دادن، دارد. در کتاب مقدس، پیرامون بحث مسئله‌ی زنا، از جهنم صحبت شده است یعنی شخص با انجام چنین کاری، خود را در معرض حکم خدا قرار می‌دهد زیرا در واقع عهد خداوند را شکسته است.

بین حکم خداوند و آنچه شمی می‌گفت، تفاوتی وجود دارد. شمی می‌گفت در صورت زنا باید حتماً طلاق دهد ولی خداوند می‌گوید می‌توان طلاق دهد ولی در عین حال اصل را بر بخشش قرار می‌دهد. بارها شده که در یک ازدواج، یکی از طرفین بی‌وفایی کرده و معمولاً تقصیر هم یک طرفه نیست. مثالی داریم مبنی بر اینکه یک نفر چند صد میلیون تومان به ارباب خود بدهکار بود و فرد دیگری فقط چند صد هزار تومان و خدا اصل را بر بخشش گذاشت. **خداوند در بسیاری از مواقع نسبت به ما صبور است.** آری، خداوند اصل را بر بخشش می‌گذارد و از طرفین می‌خواهد حتی در صورت مواجه شدن با فساد اخلاقی طرف مقابل، چنانچه فرد توبه‌کار باشد، اصل بر بخشش گذارده شود. زیرا خدا برای فرد توبه‌کار حق بخشش قائل است. همان طور که وقتی ما اشتباه می‌کنیم، دوست داریم از جانب خدا بخشیده شویم.

باید همواره به یاد داشت که خداوند، خدای رحمت و بخشش است و همان طور که او بارها ما را بخشیده، از ما انتظار دارد که دیگران را ببخشیم. دیگران شامل شریک زندگیمان نیز می شود. فساد اخلاقی تنها زنا کردن نیست بلکه معانی دیگری نیز به خود می گیرد. با توجه به ترجمه ی یونانی، «فساد اخلاقی» می تواند شامل طرز پوشش قبیحی باشد که یک زن در اجتماع دارد. در کلام خدا از زنا ی چشم صحبت می شود. کسی که عمداً بدن خود را به دیگران عرضه می کند تا آنها را به گناه بکشاند، دچار فساد اخلاقی است. واژه ای که در متن به کار رفته است، کلمه ای قوی است زیرا خداوند نمی خواهد چنین مسئله ای در زندگی ایمانداران وجود داشته باشد.

پولس در آیات ابتدایی باب ۷ رساله ی اول قرن تیان مسائلی را مطرح می کند که باید بین زوجین رعایت شود. نمی خواهیم در این فرصت وارد جزئیات شوم و شما می توانید آیات مورد نظر را مطالعه کنید. هدف خدا از بیان چنین مسائلی، این است که نمی خواهد زندگی خانوادگی از هم بپاشد. زمانی می توانیم از موفقیت در زندگی مشترکمان مطمئن باشیم که یاد بگیریم به عنوان زن و شوهر مرتب به حضور خدا برویم. خداوند منشأ محبت است و اگر ما به حضورش برویم، می توانیم در مقابل بسیاری از مسائلی که می تواند باعث جدایی ما شود بایستیم و از وقوع آنها جلوگیری نماییم. پس هم باید مسائلی که در آیات عنوان شده در بین زوجین رعایت شود و هم زن و شوهر باید مرتب در حضور خداوند دعا کنند. ممکن است در یک زندگی هیچ زنا ی جسمانی صورت نگیرد ولی مسائل دیگری پیش می آید. به یاد داشته باشیم خدایی که حکم می دهد، به ما قدرت می دهد تا حکم الهی او را اجرا کنیم.

در امثال ۵: ۱۵-۲۳ داریم: «آب را از منبع خود بنوش و نهادهای جاری را از چشمه ی خویش. جوی های تو بیرون خواهد ریخت و نهادهای آب در شوارع عام و از آن خودت به تنهایی خواهد بود و نه از آن غریبان با تو. چشمه ی تو مبارک باشد و از جوانی خویش مسرور باش، مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستان هایش تو را همیشه خرم سازد و از محبت او دائماً محفوظ باش.

لیکن ای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟ و سینه‌ی زن غریب را در برگیری؟ زیرا که راه‌های انسان در مدّ نظر خداوند است و تمامی طریق‌های وی را می‌سنجد. تقصیرهای شریر او را گرفتار می‌سازد و به بندهای گناهان خود بسته می‌شود. او بدون ادب خواهد مرد و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.» در این قسمت می‌بینیم که خداوند کسانی که مدتی از ازدواجشان می‌گذرد را هم مخاطب قرار داده و عنوان می‌کند که آنها عشق ابتدایی خود را به خاطر داشته باشند. می‌گویند از زن جوانی‌ات تمتع ببر. از کسی که محبت می‌کند و چه بسا پا به پنجاه سالی گذاشته باشد. در همین راستا در ادبیات ایران زمین نیز مسائلی عنوان شده که البته اکنون مجال بیانش نیست.

در اینجا خداوند حکم می‌کند نه توصیه! او حکم می‌کند زیرا امکان محبت ورزیدن وجود دارد. همان‌طور که بین اسحاق و ربکا امکان‌پذیر بود. وقتی پادشاه فلسطینیان از پنجره به بیرون نگاه می‌کند، اسحاق و ربکا را می‌بیند که با وجود سنی که از آنها گذشته بود، با هم شوخی و بازی می‌کردند و به یکدیگر ابراز محبت می‌کردند. در واقع محبت بین آنها تازه مانده بود. و تنها دلیل این محبت، آن بود که اسحاق و ربکا دائماً به حضور خدا می‌رفتند و همواره با او مشورت می‌کردند. ربکا حتی یک پله بالاتر از ساره مشاهده می‌شود. با اینکه ساره ایماندار است ولی نمی‌بینیم که از خداوند خیلی مسئلهت کند اما ربکا هنگام روبرو شدن با مشکل، به حضور خداوند می‌رود و از او سؤال می‌کند.

زمانی که اسحاق در شب قدم می‌زد و در کارهای خدا تأمل نموده، دعا می‌کرد، ربکا از راه رسید. ربکا کسی بود که از خداوند مسئلهت می‌کرد و مراقب مسائل پیرامون خود بود تا حدی که در جایی حتی پا را از اسحاق هم فراتر می‌گذارد و می‌داند کدام یک از فرزندانش مورد نظر خداوند است. ما در رابطه‌ی بین اسحاق و ربکا شاهد موفقیت هستیم. راز موفقیت آنها این بود که هر دو درک عمیقی از کلام خداوند داشتند. آنها دیدگاه خدا را دریافته و همچنین از نقش خود به عنوان ایماندار آگاه بودند. می‌بینیم اسحاق چگونه همسر خود را انتخاب می‌کند و ربکا

نیز قبول می‌کند که همراه اسحاق برود. این امر نشان می‌دهد که هر دو، ایماندارانی بودند که درباره‌ی اعمال خدا فکر می‌کردند و زمانی هم که با یکدیگر بودند، قطعاً به حضور خدا رفته و دعا می‌کردند. گویا بین ابراهیم و ساره فاصله‌ای وجود دارد ولی این فاصله خیلی کم بین اسحاق و ربکا دیده می‌شود. اسحاق و ربکا نمونه‌ای از یک زوج موفق هستند.

اگر زوج‌ها بخواهند در ازدواج خود موفق باشند باید از خداوند که منبع محبت است بخواهند تا به آنها کمک کند. و به یاد داشته باشند زمانی که خدا حکم می‌کند، قادر است تا محبت را نیز ایجاد کند. پیش‌تر در نیم‌نگاهی به ملاکی ۲، به اینکه طلاق خیانت به عهد با همسر و به شکلی با خدا تلقی می‌شود صحبت کردیم. واژه‌ی «عهد» تنها به معنی «پیمان» نیست بلکه در زبان عبری تداعی‌گر یک رابطه است. اگر عهد عتیق پذیرای طلاق از روی نفرت نبود، چگونه این امر می‌تواند در عهد جدید پذیرفتنی باشد در حالی که نسبت به عهد عتیق، رابطه‌ی جدیدی با خدا پیدا کرده‌ایم؟ چگونه می‌توانیم اجازه دهیم احساساتی چون نفرت در ما پرورش پیدا کند در حالی که در جایگاه فرزندی، خود را به خدایی که سراسر مهر و محبت است، منتسب می‌دانیم؟ هنگامی که احساساتی چون نفرت در ما ریشه می‌دواند، جا دارد به کیفیت رابطه‌ی خود با خدا که سرچشمه‌ی محبت است بیندیشیم.

پس زمانی که حتی با بن‌بست‌ها مواجه می‌شویم، خداوند محبت قدرت دارد محبت را در زندگی ما احیا کند. البته وقتی ما از نقش خداوند محبت صحبت می‌کنیم به این مفهوم نیست که ما هیچ نقشی نداریم و فقط باید بنشینیم و دعا کنیم، نه! پولس بسیار عالی عنوان کرده که زن و شوهر باید به یکدیگر وقت دهند. یک شخص مجرد زندگی‌اش در اختیار خودش است و می‌تواند هر جایی برود و هر کاری خواست انجام دهد ولی زمانی که ازدواج می‌کند باید به یاد داشته باشد که متعلق به همسرش نیز می‌باشد. این امر هم در خصوص مرد صدق می‌کند هم در خصوص زن. عدم درک چنین مسائلی باعث بالا رفتن آمار طلاق در دنیا شده و معضلات اجتماعی بسیاری به بار آورده است. از آنجایی که مردم از منبع حیات فاصله گرفته‌اند یا اینکه

در ایمان بودند ولی انتخابی اشتباه داشتند یا اینکه با هم مصاحبت نداشته و یار یکدیگر نیستند، از یکدیگر جدا می‌شوند.

بهترین تصویر در مورد زنی که از شوهر خود فاصله می‌گیرد در باب ۲ امثال است. کسی که همدم جوانی خود را ترک کرده است. در عهد عتیق، این تصویر بسیار قوی بود. کلام خدا در عهد عتیق می‌گوید: زن جوانی‌ات و همسر جوانی خویش. و برای بیان این رابطه، از زیباترین تصویر ممکن استفاده می‌کند و می‌گوید این رابطه قطع شده و باید احیا شود. کسی که این عهد را می‌شکند، در واقع رابطه‌ای که خدا با کلیسا ایجاد کرده را زیر سؤال می‌برد؛ زیرا چنانکه در ملاکی خواندیم، شکستن چارچوب ازدواج به معنی شکستن عهد خداوند است. پولس نیز می‌گوید شوهر حق ندارد از زن خود جدا شود. البته در خصوص بحث ازدواج و طلاق، می‌شود مسائل بسیاری را بررسی کرد و گاهی اوقات کلیسا، مورد به مورد جواب می‌دهد. ولی چارچوب کلی این دستور همین است و باید به یاد داشته باشیم که تنها علت طلاق، فساد اخلاقی است. اگر به رابطه‌ی بین خود با خدا برگردیم، می‌بینیم که خدا به یکباره مسائلی را قید می‌کند، دلیلش این است که علاقه و پیوستگی با دنیا وجود دارد. خدا چنین افرادی را برای بار اول رد نمی‌کند چون خدای بخشش است ولی همان‌طور که در قرن‌تیان آمده، ایمان‌داری که هیكل روح‌القدس است، نمی‌تواند با یک فاحشه باشد زیرا در واقع هیكل خداوند را فاسد می‌سازد. پس یک شخص فاسق یعنی کسی که حاضر نیست توبه کند، هیكل خداوند را خراب می‌کند. این امر می‌تواند به رابطه‌ی بین ما و خدا برگردد. ما چقدر به خداوند علاقه داریم؟ آیا به عهدی که در زمان تعمید با خدا بستیم، وفادار مانده‌ایم؟ زمانی که پذیرای ایمان شدیم، با خدا عهد بستیم که وفادار باشیم و او را دوست داشته باشیم. در تورات آمده است که خداوند خدای خود را با تمام قوّت خود محبت کن. به راستی چقدر به عنوان یک ایماندار به این عهد وفادار مانده‌ایم؟

خدا در مکاشفه ۴:۲-۵ می‌گوید: «ولکن بحثی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای پس به خاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور والا به زودی نزد تو می‌آیم و چراغدانان را از مکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی.» پس می‌گوید اعمال خوب بسیاری انجام داده‌ای، استاد و بسیار هوشیار هستی ولی چیزی علیه تو دارم. زمانی که با من عهد بستی و همسر من شدی، نسبت به من محبت داشتی ولی این محبت را از دست داده‌ای. تو کار خداوند را خوب انجام می‌دهی! اعتقادات تو کاملاً درست است! تئلیث را قبول نکردی! وارد فرقه‌ی جیزز اونلی نشدی! وارد شورای اکومنیک نشدی! پیغام‌های غلط را قبول نکردی! ولی بحثی بر تو دارم؛ عشقی که در ابتدا داشتی را از دست داده‌ای. ظاهراً عشق دیگری جای آن را گرفته و نسبت به من بی‌توجه شده‌ای. و کارهایی که می‌کنی ظاهرسازی است. به یاد داشته باش که از کجا افتاده‌ای. توبه کن و اعمال ابتدای ایمان را تکرار کن و گرنه می‌آیم و اگر توبه نکنی، چراغدانان را از دستت می‌گیرم. این هشدار است که هر ایماندار باید آن را جدی بگیرد، چون گاهی اوقات یک ایماندار یا عاشق خود است یا عشق دنیا را در سر دارد! زمانی که خدا جایگاه خود را در زندگی ما از دست می‌دهد، قطعاً چیز دیگری جای او را می‌گیرد.

چنانکه در موعظه‌ی قبلی عنوان شد، هنگامی نسبت به خدا وفادار نیستیم که از نظر روحانی دچار فساد اخلاقی شده باشیم. و اگر در زمینه‌ی روحانی به فساد ادامه دهیم این هشدار می‌تواند شامل حال ما شود که اگر توبه نکنی می‌آیم و چراغدانان را از دستت می‌گیرم و آن وقت تو مردود می‌شوی. **خدا با ما عهد محبت بست و ما با ماندن در محبت خداوند، وفاداری خود را به این عهد نشان می‌دهیم.** ممکن است موعظه‌ی امروز شامل حال افراد زیادی نشود، ولی جا دارد از خود بپرسیم که در چه موضعی قرار داریم؟ و چه چیز در زندگی برای ما ارجح است؟ درست است که ایماندار هستیم، درست است که هر چند وقت یکبار کتاب مقدس می‌خوانیم و گاهی دعا می‌کنیم، که البته بعضی‌ها این کار را هم انجام نمی‌دهند! ولی قلب ما

از خدا دور است و به چیز دیگری نزدیک شده است. پس باید به کیفیت نخستین رابطه‌ی خود با خداوند برگردیم.

مسیح در مثال چهار نوع زمین، تشریح می‌کند که چطور عشق به دنیا یا مشکلات موجود باعث خفه شدن بذر کلام خدا در زندگی ایماندار می‌شود. با وجود اینکه اینجا تصویر دیگری به کار رفته ولی در عمل همان قضیه است یعنی چرا چراغدان از دست ما گرفته می‌شود؟ بذر کلام خدا به خاطر مشکلات یا لذات دنیا خفه می‌شود. برای یک ثروتمند دنیادوست، امکانات دنیا و برای کسی که مشکلات زیادی را متحمل می‌شود، فشار و مشکلات باعث کم رنگ شدن محبت نسبت به خدا می‌شود. مسیح در مثال برزگر، از خفه شدن آن حیات صحبت می‌کند و در اینجا یوحنا از قول مسیح، از برداشته شدن چراغدان صحبت می‌کند که در هر دو تصویر این کیفیت یکسان است. **چون خداوند، خداوند محبت است پس بی‌محبتی خطرناک‌ترین چیزی است که می‌تواند بین ما و خدا شکاف ایجاد کند.**

خدا به تکاتک شما برکت دهد. چند لحظه دعا کرده و در آنچه شنیدیم، تأمل کنیم.

ای خداوند خدای محبت، تو را شکر می‌کنیم زیرا ما را با کلام خود منور می‌سازی. ما را تقدیس کن و عطا فرما تا در قلب‌های ما همان محبت اولیه و همان عشق نخستین جاری شود. در نام مسیح. آمین.